



## ارتش: توان و نیرومندی

### پیش گفتاری بر جنگ تحمیلی

دکتر هوشنگ طالع

ملت ایران از زمره‌ی ملت‌های انگشت شماری است که در درازای سده‌ها و هزاره‌های تاریخ، توانسته است همراه با نگاهبانی از استقلال، موجودیت و اصالت فرهنگی، رسالت‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی خود را به انجام رساند.

بررسی و پژوهش تاریخ بشری نشان می‌دهد که ملت ایران، با توجه به موقعیت ویژه‌ی جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) سرزمین ایرانیان و نیز استقرار قوم‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در این بخش از جهان، تنها ملتی است که در طول چندین هزار سال، توانسته برابر تجاوز، ایلغار و توطئه‌ها، بر پای ایستاده و گوهر وجودی فرهنگ و هویت ملی خود را در امان نگاه دارد.

اما آن چه نزدیک به دو بیست سال اخیر بر ملت ایران و سرزمین ایرانیان رفت، قصه‌ی پر غصه‌ای است. در این دوران، استعمارگران شرق و غرب، در اثر ندانم کاری و خیانت‌های فاسد حاکمه و با هم داستانی گروه‌های فریب خورده‌ی داخلی، سرزمین بزرگ و یگانه‌ی ایران را به دام تجزیه کشیده و آن را تکه تکه کردند. در کنار تجزیه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین، آنان کوشیدند تا برای هر یک از بخش‌های تجزیه شده، تاریخ و هویت دروغینی جعل کرده و در این فرایند، «دیوارهای جدایی» را بلندتر و «گودال‌های تجزیه» را ژرف‌تر کنند.

در راستای چنین سیاستی، همه‌ی نیروهای ضدایرانی در اجرای این اصل، هم‌آهنگ بوده و هستند که می‌بایست به جای ایران یگانه و نیرومند، سرزمینی تجزیه شده، ملتی گسسته از هویت تاریخی و حکومت‌های دست‌نشانده‌ای ناتوان و پושالی، در این بخش از جهان استقرار یابد.

برای اجرای چنین سیاستی، می‌بایست جنبش‌های میهن‌خواه، آگاه و آزادگی‌جو، درهم کوبیده شده و از صحنه‌ی مبارزه‌های اجتماعی-سیاسی، بیرون رانده شوند. می‌بایست به جای عناصر ملت‌گرا و آگاه و گروه‌های معتقد به استقلال و آزادگی ملی و اندیشه‌های ایرانی، عناصر خودفروخته و زبون، گروه‌های گسسته از آرمان‌های ملی و حاملان اندیشه‌های ضدایرانی، بر حیات اجتماعی و سیاسی ایران، حاکم گردند تا بتوانند محمل مناسبی برای اجرای سیاست‌های ضدایرانی قرار گیرند.

از این‌رو، تاریخ نزدیک به دو بیست سال گذشته‌ی این سرزمین، عبارت است از تاریخ تجزیه، اسارت و غارت تیره‌های وابسته به ملت ایران و هم‌چنین قتل، شکنجه و زندانی کردن میهن‌پرستان و مبارزان آزادگی‌طلب. کوتاه سخن این‌که دوران نزدیک به دو بیست سال گذشته، عبارت است از دوران تجزیه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین، کوشش در راه تجزیه‌ی روانی ملت ایران، سلطه و استیلای بیگانگان و وابستگان به سیاست‌های استعماری و ضدایرانی. برای اجرای این سیاست، نهادهای نیرومند و بسترهای مناسب نیرومندی را در این سرزمین، درهم کوبیدند. هرگاه در این فراگرد، نتوانستند نهضت‌های آزادگی‌بخش و ضداستعمار و ضداستثمار این ملت را درهم شکنند، به ظاهر با آن همراه شده و آن را به گمراهی و تباهی کشانند.

چنان‌که اشاره شد، در درازای این سالیان، همه‌ی قدرت‌های

استعماری، با وجود برخورد شدید منافع، در جلوگیری از ایجاد و رشد نهادهای نیرومند در این سرزمین، هم‌آهنگ و هم‌گام بوده‌اند. در این فرآیند، جنبش‌های اصیل ملی را درهم کوبیدند، عناصر ایران‌گرا، آزاده منش و بیدار دل را از مراکز تصمیم‌گیری ملی به دور نگاه داشتند و در برابر، عناصر خودفروخته و گروه‌های فاقد اندیشه‌های ملی و اعتقادهای ایران دوستی را بر کرسی‌های قدرت نشانند. در راستای چنین سیاست شوم و ضدایرانی است که سیاست‌های مزبور می‌کوشند تا از شکل‌گیری هر نهاد نیرومند که بتواند مانع و رادع‌آزمندی و مطامع استعماری و استثمارگری آنان باشد، جلوگیری کنند.

از جمله‌ی کوشش‌هایی که استعمارگران شرق و غرب به عمل آوردند، جلوگیری از ایجاد یک ارتش یگانه و ملی در ایران بود. به دنبال شکست ارتش ایران در نبردهای قفقاز برابر امپراتوری روسیه‌ی تزاری و نیز در کشمکش‌های افغانستان برابر امپراتوری انگلیس، ایران نتوانست تا سال‌های اخیر دارای ارتشی شود که در مقیاس منطقه و جهان، وزنه‌ای به حساب آید تا این‌که در اثر حوادثی که بحث آن در این کوتاه نمی‌گنجد، ارتش ایران در سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی، از نیرومندی و توان ویژه‌ای برخوردار گردید.

نخستین بار که پی‌آمدهای حضور ارتش نیرومند ایران در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه، به زیر سؤال برده شد، کمی پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵ خورشیدی) بود. چند ماه پیش از برگزیده شدن جیمی کارتر به ریاست جمهوری، تعدادی از سناتورهای آمریکایی، مخالفت خود را با فروش جنگ‌افزارهای نوین به ایران اعلام کردند. مهم‌ترین خواسته‌ی ارتش ایران، رادارهای پرنده، معروف به «ای واکس» بود.

پس از این واقعه، بحث بر سر پی‌آمد نیرومندی روزافزون ارتش ایران، در محافل آمریکا مانند وزارت دفاع (پنتاگون)، کنگره و مطبوعات بالا گرفت. بهانه‌ی این مباحث، عبارت بود از اوج‌گیری نارضایتی‌ها در ایران و تشدید فعالیت جمعیت‌های به اصطلاح طرفدار حقوق بشر، در خارج از ایران. آمریکایی‌ها بر سر دو راهی قرار گرفته بودند. پرسش این بود که آیا باید همه‌ی خواست‌های ایران را در زمینه‌های تسلیحاتی به عنوان یک مشتری خوش حساب و پول‌دار، برآورده کرد و یا این‌که باید مصالح درازمدت آمریکا را در نظر گرفت؟ پرسش اساسی این بود که برای پیش‌گیری از مشکلات آینده و به خاطر منافع و مصالح درازمدت آمریکا، به ویژه در دوران ایران بدون شاه، باید از تسلیح روزافزون ارتش ایران جلوگیری کرد، یا نه؟

پیش از آن‌که جیمی کارتر بر صحنه‌ی انتخابات ظاهر شود، دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا، کتابی را در قالب یک داستان تخیلی

همه‌ی نیروهای  
ضدایرانی  
در اجرای این اصل  
هم‌آهنگ هستند  
که می‌بایست  
به جای  
ایران یگانه و  
نیرومند  
سرزمینی  
تجزیه شده  
ملتی گسسته از  
هویت تاریخی  
و حکومت‌های  
دست‌نشانده‌ی  
ناتوان و پושالی  
در این بخش از  
جهان  
استقرار یابد

داستان کتاب «سقوط ۷۹»، از قلم نویسنده‌ای از ساکنان ایالت کالیفرنیا، این گونه آغاز می‌شود: «تصمیم گرفتیم آن چه را که در سال ۱۹۷۹ بر جهان گذشت، روی کاغذ بیاورم. در این سال، چنان چه می‌دانیم، دنیا از هم پاشید و هم اکنون با این که باور نمی‌کنم دیگر کسی به این مسأله توجهی داشته باشد، اما مطمئن هستم که اهالی کالیفرنیا، به کلی اعتنایی به قضیه ندارند و از این که مانند بسیاری از ابنای بشر باید محکوم به مرگ از گرسنگی و یایخ زدن بر اثر سرما باشند، نگران نیستند. آن‌ها بر اسب‌های خود سوار می‌شوند و از تاکستان‌ها انگور می‌چینند، به کلیسا می‌روند و به جای فکر کردن پیرامون گذشته، بیشتر وقت خود را به ماهی‌گیری می‌گذرانند، تا در ضمن بتوانند همه چیز را فراموش کنند»، و بدین سان به پایان می‌رسید: «ارتش ایران با یک حمله‌ی برق‌آسا<sup>۲</sup> عراق را به زانو درآورده و تسخیر می‌کند. پس از عراق، ارتش ایران متوجه کویت می‌شود. در این مرحله، ایرانیان ساکن شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، پرچم ایران را بر فراز همه‌ی شیخ‌نشین‌ها به اهتزاز درمی‌آورند. بدین سان در مدت سه روز، همه‌ی حوزه‌های خلیج فارس، غیر از عربستان سعودی، به تسخیر ارتش ایران درمی‌آید».<sup>۳</sup>

سرانجام «شاه» به خاطر ایستادگی عربستان سعودی؛ دستوری دهد تا نیروی هوایی ایران از جنگ‌افزارهای هسته‌ای استفاده کند. بدین سان مناطق نفتی عربستان بمباران هسته‌ای می‌شوند. پایان داستان به سبک فیلم‌های جنگی آمریکایی که «فرد» در آن نقش اساسی و رهایی‌بخش دارد، ژنرال فالک (Falk)، وابسته‌ی نظامی آمریکا در ریاض (پایتخت عربستان) با ۱۷ فانتوم عربستان سعودی خود را به «خرمشهر» رسانده و پایگاه هوایی خرمشهر را بمباران می‌کند. در اثر این بمباران سه هواپیمای حامل بمب اتمی نیروی هوایی ایران که در گوشه‌ی باند فرودگاه پارک شده بودند، منفجر می‌شوند. «بادهایی که از سمت شرق می‌وزید، باعث پراکنده شده ابرهای رادیواکتیو به شهر آبادان و مناطق نفتی اطراف آن شد و چند ساعت بعد در اثر شدیدتر شدن وزش باد، ذرات رادیواکتیو تا کویت هم کشانده شد». بدین سان، با انهدام میدان‌های نفتی خلیج فارس، جهان در تاریکی فرورفت و دوران فن‌آوری و دنیای «ماشینیسیم» به پایان رسید.

در بخش‌های پایانی داستان، نویسنده‌ی کتاب «سقوط ۷۹»، از تجهیزات ارتش ایران، نام برده و آن را این گونه شرح می‌دهد: «زرادخانه‌ی ایران در آن هنگام، افزون بر همه‌ی جنگ‌افزارها، بزرگ‌ترین ناوگان عملیاتی «هاورکرافت» ساخت بریتانیا، مجموعه‌ی بی‌نظیری از موشک‌های پرهیبت هاوک (Hawk) و فونیکس (Phoenix) ساخت آمریکا، راپیر (ساخت انگلستان) و کروئال (ساخت فرانسه) را در اختیار داشت. نفرهای ارتش نیز از عده‌ای حدود نیم میلیون نفر (با احتساب افراد ذخیره) تشکیل می‌گردید که به نوبه‌ی خود نیرومندترین و جنگنده‌ترین قوای نظامی خاورمیانه، شمرده می‌شد».<sup>۴</sup>

بر پایه‌ی کتاب مزبور، ستون فقرات ارتش ایران را تا پیش از آغاز عملیات (روز دهم مارس ۱۹۷۹ میلادی برابر با چهاردهم اسفندماه ۱۳۵۷ خورشیدی)، جنگ‌افزارهای زیر تشکیل می‌داد: ۴۸۶ فروند هواپیمای آماده‌ی پرواز: ۸۰ فروند هواپیمای اف-۱۴، ساخت گرومن (مجهزترین و آخرین نوع جنگنده‌های جهان)؛ ۱۷۰ فروند جنگنده‌ی فانتوم اف-۴، ساخت «مک‌دانل داگلاس» که می‌توانستند به جنگ‌افزارهای هسته‌ای مجهز شوند و مناسب‌ترین جنگنده در شرایط گوناگون آب و هوایی به شمار می‌آمدند؛ و ۲۲۱ فروند هواپیمای اف-۵ ساخت «نورتروپ». در ضمن وجود ۷۳۹ فروند چرخ‌بال از انواع گوناگون، تعداد ۱۶۶۰ تانک (در برگیرنده‌ی ۸۰۰ تانک چیفتن، ۴۰۰

بانوشتاری بسیار شیوا و ارد بازار کردند. این کتاب «سقوط ۷۹» نام داشت.<sup>۱</sup> کتاب، از چنان نثر روان و از چنان قدرت تخیل نیرومندی برخوردار بود که خواننده تا آن را به پایان نمی‌رساند، از دست فرو نمی‌گذاشت. کتاب «سقوط ۷۹» در اندک زمان، به بیش تر زبان‌های جهان ترجمه شد و برای مدتی نقل مجالس بود. حتا برخی از مجله‌های آمریکایی و اروپایی، کوتاه شده‌ای از آن را به صورت پیوست با عنوان‌های دیگر منتشر کردند. روزنامه‌ی «دی‌جایت» (Die Zeit) چاپ آلمان، کوتاه شده‌ی کتاب مزبور را زیر عنوان «ایرانی‌ها می‌آیند» همراه با صحنه‌های تخیلی از جنگ‌های پیش‌رفته، ضمیمه‌ی روزنامه کرد.

گرچه بازیگران اصلی این کتاب، محمدرضا پهلوی و گروهی از نزدیکان وی با نام‌های مستعار بودند، اما درون‌مایه‌ی واقعی کتاب، ارتش ایران بود. چنان که گفته شد، کتاب «سقوط ۷۹» در سال ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۵۳ خورشیدی) منتشر گردید. اما، هم‌زمانی شگفت‌آور پیش‌بینی‌های کتاب با متلاشی کردن ارتش ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ خورشیدی)، بسیار بحث‌برانگیز و آموزنده است. شاید نام واقعی کتاب که بر روی جلد آن نقش نبسته بود، «انهدام ارتش ایران در سال ۱۹۷۹» بود.

آمریکایی‌ها متوجه شده بودند که ارتش ایران در مقیاس منطقه و حتا در سطح جهان، بدون در نظر گرفتن توانمندی ابرقدرت‌ها، نیرویی در خور توجه است. گرچه به دلیل استیلاي مستشاران آمریکایی به بهانه‌ی آموزش، شریان‌های حیاتی ارتش ایران در دست آن‌ها بود، اما هرگاه این ارتش نیرومند در اختیار صاحب اصلی آن، یعنی ملت ایران قرار گیرد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پرسش این بود که: چگونه می‌توان نفوذ خود را در ایران حفظ کرد؟ چگونه می‌توان، ادامه‌ی غارت منابع نفتی خلیج فارس را برای غرب تضمین کرد؟ چگونه می‌توان از عصیان مردم کرانه‌های جنوبی خلیج فارس که از حکومت شیوخ دست‌نشانده و امیران سرسپرده به تنگ آمده‌اند، جلوگیری کرد؟ چگونه می‌توان، تجاوز به حقوق مردم و ملت‌های خاورمیانه را ادامه داد و سیادت غرب را بر این منطقه‌ی حیاتی جهان تضمین کرد؟

این پرسش‌ها و موارد نظیر آن، درون‌مایه‌ی کتاب «سقوط ۷۹» را تشکیل می‌داد. نظام حکومتی آمریکا، کوشید تا با استفاده از این کتاب و تبلیغات مشابه، غرب و همسایگان ایران (حتا اتحاد شوروی) را متوجه خطر بالقوه‌ی ارتش نیرومند ایران کند. مسأله‌ای که ذهن طراحان توطئه علیه ارتش ایران را بیش از هر چیز به خود مشغول می‌کرد، پیروزی ارتش مزبور در جنگ ظفار بود. ارتش ایران، نخستین ارتشی بود که در یک جنگ چریکی به پیروزی قاطع رسیده بود. نبرد ظفار با توجه به شرایط آب و هوایی و نیز موقعیت جغرافیایی و طبیعی منطقه، آزمون بزرگی برای ارتش ایران به شمار می‌رفت. از زمانی که سرداران پارت، شیوه‌ی جدیدی از نبرد، یعنی «جنگ و گریز» را برابر لژیون‌های رومی در پیش گرفته و در همه‌ی جنگ‌ها پیروز شدند، واژه‌ی «پارتی‌زان» و جنگ پارتی‌زانی برای نبردها و جنگ‌جویان غیرمنظم در جهان مصطلح شده بود. اما چه در گذشته‌های دور و چه در دوران اخیر، ارتش‌های منظم در جنگ‌های چریکی موفق نبوده‌اند. شکست ارتش آلمان در یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم و شکست ارتش آمریکا در ویتنام در سال‌های نزدیک، نمونه‌های قابل‌ذکر هستند. ولی پیروزی ارتش ایران در ظفار، بسیاری از نظریه‌های نوین پیرامون جنگ‌های پارتی‌زانی را که بر اساس تجربه‌ی ویتنام برپا گردیده بود، درهم ریخت و نشان داد که یک ارتش منظم، می‌تواند در یک جنگ چریکی پیروز شود. شاید همین پیروزی بود که آمریکایی‌ها را شگفت‌زده کرد و باعث شد تا نیرومندی واقعی ارتش ایران را دریابند.

## درون‌مایه‌ی واقعی

### کتاب «سقوط ۷۹»

### ارتش ایران بود

### هم‌زمانی

### شگفت‌آور

## پیش‌بینی‌های کتاب

### با متلاشی کردن

### ارتش ایران

### در سال ۱۹۷۹

### بسیار بحث‌برانگیز

### و آموزنده‌است

### شاید

### نام واقعی کتاب

### که بر روی جلد آن

### نقش نبسته بود

### انهدام ارتش ایران

### در سال ۱۹۷۹

### بود

۷۸- فروند جنگنده ی اف - ۱۴ مجهز به موشک های فونیکس با برد ۱۵۰ کیلومتر و رادار نیرومند با پوشش ۲۵۰ کیلومتر. (این هواپیماها که قرار بود به شش دستگاه پرتاب موشک مجهز شوند، می توانستند در هر لحظه، شش هدف را در شش جهت گوناگون در هم کوبند)؛

۲۵۰- فروند جنگنده- بمب افکن فانوم، مجهز به بمب های هدایت شونده و دستگاه های منحرف کننده ی موشک های دشمن؛

۱۶۰- فروند هواپیمای اف - ۱۶ که سفارش آن داده شده بود و برای خرید ۴۰ فروند دیگر گفت و گوها در جریان بود؛

۱۰۰- فروند هواپیمای ای-اف - ۵؛

۱۰۰- فروند هواپیمای ترابری ۱۴-۷ و ۱۵-۷؛

۵۷- فروند هواپیمای ترابری سی -۱۳۰ (C-130)؛

- هفت فروند رادار پرنده (ای واکس) که می توانست با پرواز در ارتفاع بیش از ۳۵۰۰۰ پا، نقل و انتقال های نظامی در منطقه را زیر نظر داشته باشد؛

۲۴- فروند هواپیمای بوبینگ ۷۰۷ و ۷۴۷ برای سوخت رسانی در هوا؛

- بیش از ۱۰۰۰ چرخ بال از نوع های گوناگون.

با تکمیل کارخانه ی ساخت چرخ بال در پایان سال ۱۳۵۷، توان تولید انواع چرخ بال در داخل کشور وجود می داشت. در ضمن کارخانه ی عظیم تعمیر موتور هواپیما در دست ساخت بود که می توانست نیاز به تعمیرات هواپیماهای نظامی و کشوری را برطرف کند. از سوی دیگر کارخانه های اسلحه سازی ایران، امکان تولید جنگ افزارهای زیر را می داشت:

- موشک های ضد هوایی سام - ۷ شوروی؛

- موشک های هوا به زمین «ماوریک» آمریکا، همراه با کلاهک تلویزیونی بسیار دقیق؛

- موشک های ضدتانک از نوع Tow (قرار بود موشک های با سرعت بالای صوت و هدایت شونده وسیله ی لیزر نیز در کشور تولید گردد)؛

- موشک های ضدتانک روسی؛

- دستگاه پرتاب موشک با هدایت از راه دور از نوع «دراگون» با برد ۱۰۰۰ کیلومتر.

### پ- نیروی دریایی:

برنامه ی تکمیلی نیروی دریایی ایران برای سال ۱۳۶۲ خورشیدی، به شرح زیر بود:

۴- فروند رزم ناو هشت هزار تنی مجهز به دستگاه های پرتاب موشک های «دریا به هوا» با سرعت سه برابر صوت و «دریا به دریا» با برد ۹۰ کیلومتر. طرحی در دست اجرا بود که این نوع موشک ها از نظر سرعت به مافوق صوت تبدیل شده و پرتاب آن ها از زیر دریا نیز، امکان پذیر گردد؛

۱۲- فروند ناوشکن سه هزار تنی، مجهز به دستگاه های پرتاب موشک از نوع های یاد شده؛

۱۲- فروند ناوچه ی جنگی، ساخت فرانسه؛

۱۲- فروند زیر دریایی که سفارش آن به کشورهای آلمان فدرال و هلند داده شده بود؛

۵۰- فروند چرخ بال ویژه ی نیروی دریایی؛

- تعداد لازم کشتی های نیروبر و سوخت رسان؛

- تعداد لازم هواپیماهای اکتشافی از نوع «اریون».

بدین سان حوزه ی عمل، نظارت و پاسداری نیروی دریایی ایران، از خلیج فارس فراتر رفته و دریای مکران (عمان) و بخش هایی از اقیانوس هند را نیز در بر می گرفت.

تانکام-۴۷ و ۴۶۰ تانکام-۶۰، ۲۰۰۰ نفربر زرهی (ساخت شوروی)، ۳۹ رزم ناو که در میان آن ها دو ناو مجهز به موشک های «کیتی هاوک» و کانستلیشن، همراه با ۵ ناوشکن از آخرین ساخته های «لیتون اینداستریز»، فهرست زرادخانه ی مخوف ایران را تکمیل می کرد.<sup>۵</sup>

افزون بر آن چه که در کتاب «سقوط» ۷۹ آمده بود، ارتش ایران تا پیش از بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ دارای ظرفیت تقریبی زیر بود:

- کارکنان نیروهای مسلح: ۵۰۰-۵۴۰ هزار تن؛

- هفت لشکر مستقل پیاده، زرهی و توپخانه؛

- لشکر و تیپ های مستقل، یگان های زرهی، مهندسی، توپخانه و مخابرات گارد شاهنشاهی؛

- سه تیپ مستقل هوابرد؛

- تیپ های مستقل پیاده ی زاهدان و خرم آباد؛

- یگان های توپخانه و موشک انداز، مجهز به پیشرفته ترین جنگ افزارهای مورد استفاده در ارتش های نیرومند جهان؛

- واحدهای هوانیروز (هواپیمایی نیروی زمینی) مستقر در تهران و اصفهان؛

- یازده مرکز آموزش برای رتبه های گوناگون نظام؛

- هفت پایگاه هوایی، به جز مرکز فرماندهی نیروی هوایی؛

- مرکزهای رادار؛

- هفت پایگاه دریایی، به جز مرکز فرماندهی نیروی دریایی.

با چنین ظرفیتی، ارتش ایران در سال ۱۳۵۷، پنجمین ارتش نیرومند جهان به شمار می رفت.

اما مهم تر از وضع موجود ارتش ایران در آن سال، برنامه هایی بود که برای افزایش توانمندی نظامی در نظر گرفته شده بود. برپایه ی برنامه ریزی های مزبور، ارتش ایران در سال ۱۳۶۲ خورشیدی، از توان زیر برخوردار می گردید:<sup>۶</sup>

### الف- نیروی زمینی:

- افزایش تعداد کل افراد نیروهای مسلح به ۷۶۰ هزار تن؛

۱۵۰۰- تانک «شیر ایران» که از سوی سازندگان انگلیسی برای شرایط ویژه ی ایران طراحی شده و از هر جهت بر تانک های مشابه، برتری داشت. کلیه ی تانک های «شیر ایران» با رایانه، تنظیم و راه بری می شد. این تانک ها مجهز به موتورهای نیرومند جدید و تجهیزات دیگری مانند توپ ۱۲۰ میلی متری، تله متر با لیزر و زرهی از نوع بسیار پیشرفته بودند؛

۸۰۰- تانک چیفتن، مجهز به موتورهای جدید و دستگاه های یاد شده در بالا؛

۴۶۰- تانک ام - ۶۰، مجهز به دستگاه های جدید و توپ ۱۰۵ میلی متری؛

۴۰۰- تانک ام - ۴۷، با تجهیزات اساسی و مناسب با شرایط آب و هوای منطقه و مجهز به توپ های ۹۰ میلی متری که امکان تبدیل آن ها به توپ ۱۰۵ میلی متری وجود داشت؛

۲۵۰- تانک اسکورپیون، ویژه ی عملیات اکتشاف و گشت زنی؛

از نظر قدرت آتش، توپخانه ی ارتش ایران می بایست، هم پایه ی واحدهای ارتش پیمان آتلانتیک شمالی باشد. قرار بود توپ های ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۵۰ میلی متری و نیرومند، در کارخانه های داخلی تولید شوند.

### ب- نیروی هوایی:

برنامه ی تکمیل و تجهیز نیروی هوایی تا سال ۱۳۶۲ خورشیدی، عبارت بود از:

**مسأله ای که ذهن طراحان توطئه علیه ارتش ایران را بیش از هر چیز به خود مشغول می کرد**

**پیروزی ارتش مزبور در جنگ ظفار بود از زمانی که**

**سرداران پارت شیوه ی جدیدی از نبرد یعنی**

**جنگ و گریز را برابر لژیون های**

**رومی در پیش گرفته**

**و در همه ی جنگ ها پیروز شدند**

**واژه ی پارتی زان و جنگ پارتی زانی**

**برای نبردها و جنگ جوانان**

**غیر منظم در جهان مصطلح**

**شده بود**

**اما چه در**

**گذشته های دور و چه در دوران اخیر**

**ارتش های منظم در جنگ های چریکی**

**موفق نبوده اند**

پای ارتش به خیابان ها، گام اساسی برای درهم کوبیدن روحیه ی ارتش و سپیم کردن آن در جنایت های هیأت فاسد حاکمه و متلاشی کردن آن از درون برداشته شد. شواهد بعدی مسلم ساخت که شریف امامی با حمایت و مباشرت غرب به این سمت منصوب شده بود.

گام بعدی را آمریکایی ها با زیرکی و حساب شده برداشتند. در حالی که آنان می دانستند که شاه باید برود، وی را تشویق کردند تا از هاری، رییس وقت ستاد ارتش را به نخست وزیری برگزینند.<sup>۸</sup> این گام از آن جهت ضروری بود که ارتش با همه ی هستی خود و به طور رسمی، برابر ملت قرار گیرد و در نتیجه همه ی حیثیت، روحیه و توان خود را از دست داده و در این فرآیند، مقاومت برابر حوادث آینده را از دست بدهد. کابینه ی از هاری از نظر ظاهر دارای شمایل نظامی بود ولی هرگز نمی توان از آن به عنوان یک دولت نظامی، به معنای متداول و مرسوم نام برد.

آخرین ضربه بر پیکر ملت به ارتش در دوران حکومت انتقالی بختیار وارد شد. بختیار نیز هم چنان ارتش را برابر مردم نگاه داشت تا سرانجام از هم پاشید. در تمام این مدت، ژنرال تبه کار آمریکایی، هایزر<sup>۹</sup> در تهران حضور داشت و آماده می شد که تیر خلاص را بر پیکر یکی از نیرومندترین ارتش های جهان، شلیک کند.

در روزهای بیست و یکم و بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ «هفت پادگان نظامی قدرت مندترین نیروی نظامی منطقه، در فاصله ی ۲۶ ساعت فتح شد»، آن هم به دست افرادی که بعضی از آن ها، پیش از آن حثا فشنگ را هم ندیده بودند. فتح هفت پادگان نظامی یک ارتش، آن هم ارتشی که چهار سال پیش، پس از یک حمله ی غافل گیرانه از طرف همسایه، فقط به فاصله ی پانزده ساعت، ده ها کیلومتر در خاک این همسایه که به قولی قوی ترین نیروی نظامی عربی را در اختیار داشت، پیشروی نمود تا جایی که آن کشور به اجبار به شورای امنیت شکایت برد، واقعاً افسانه به نظرمی رسد و باور نکردنی است. باید پرسید که علت این پیروزی شگفت و آسان، چیست؟

نیروی قوی و ایمان مردم؟ برتری نفرهای مردم از نظر تعداد؟ تفرقه در ارتش؟ کدام یک؟ این ها همه مهم اند، ولی کافی نیست. عامل مرموز دیگری در این جا هست و کیفیت بروز حوادث سؤال برمی انگیزد. ارتشی که فانتوم ها و چرخ بال های آن تا چهار روز پیش از تسلیم پادگان ها، با غرش خود، آسمان تهران را می لرزاند و مردم را تهدید می کرد، چگونه به ظاهر از هم پاشید، آرام و سربه زیر گشت و وفادار؟<sup>۱۰</sup>

روز بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۷، «شاه» در حالی که آشکارا می گریست، در میان همراهی گروه اندکی از نظامیان و درباریان، خاک ایران را به سوی مقصد نامعلومی ترک کرد. او به ظاهر برای گذراندن تعطیلات می رفت، اما همه می دانستند که وی دیگر به کشور باز نخواهد گشت. برای آشکار شدن گوشه ای از حوادث آن روز، مدافعات تیسمار سپهدریبی، فرماندهی وقت نیروی هوایی را دوباره از نظر می گذرانیم: «پنج، شش روز مانده بود که شاه برود، سروکله ی «هایزر» پیدا شد. قره باغی<sup>۱۱</sup> گفت بیاید جلسه داریم. وقتی آمدیم، هایزر آمد آنجا و نشست. مقدم<sup>۱۲</sup> فرار کرد و رفت. هایزر گفت: من آمده ام به شما بگویم که شاه باید برود! به همین سادگی، به مقدسات عالم بزرگ ترین ضربه است در زندگی من. تازه فهمیدم، شاه، ساختمانی است که به یک چوب پوسیده و لغزانی استوار است. درست مثل این که دم یک موش را بگیرند و بیندازند بیرون... هایزر آمد و گفت: شاه باید برود! درست مثل یک موش کثیف انداختن بیرون»<sup>۱۳</sup>. سپهدریبی، ادامه می دهد: «جلسه ی دومش عبارت از این بود که گفت سوخت یا مواد غذایی اگر می خواهید، بهتان می دهیم. من شش بار یا هفت بار، هایزر را دیدم. اما، هایزر با

آمریکایی ها بر پایه ی بررسی های انجام شده و با توجه به بیماری شاه و ضعف و فساد هیأت حاکمه ی ایران به این نتیجه رسیده بودند که «رژیم» به دلایل گفته شده، توان مقابله با نهضت مردم ایران را که دیر یا زود اوج خواهد گرفت، نداشته و در میان مدت از پای درخواهد آمد. ضمن این که ارتش هر روز نیرومندتر شده و کارمندان آن از تخصص بالاتری برخوردار می گردند. هرگاه یک گروه ملت گرا، بتواند با بسیج افکار عمومی، قدرت را در کشور به دست گرفته و موفق شود که به آرمان تاریخی ملت ایران، یعنی «عدالت» در مفهوم ژرف و گسترده ی آن جامعه ی عمل ببوشاند، در آن صورت نیروی بی کرانی برابر مطامع امپریالیستی آمریکا و یا هر جهان خوار دیگر، در این منطقه سر بر خواهد آورد.

آمریکا نیک دریافته بود که هرگاه یک نیروی ملت گرا بتواند در این سرزمین جانشین هیأت فاسد حاکمه گردد، در آن صورت با برخورداری از چنین ارتشی، جایی برای توطئه ها و مطامع استعماری در منطقه باقی نخواهد ماند. از این رو، آمریکایی ها به این نتیجه رسیدند که «ارتش» ایران، باید نابود شود. البته آرزوی قلبی اتحاد شوروی نیز همین بود. رهبران کرملین، سال ها با نگرانی شاهد نیرو گرفتن ارتش ایران بودند. زندان بانان مردمان ما در قفقاز، خوارزم و فرارود، بیش از آمریکایی ها، نگران نیرومندی ارتش ایران بودند.

آمریکایی ها، با تأیید همراه با شادمانی روس ها، بر آن شدند که ارتش ایران را نابود کنند. زیرا نیک می دانستند که بدون این ابزار نیرومند، یک حکومت ملت گرا (در مفهوم ژرف و گسترده)، نه تنها نخواهد توانست نقش آزادی بخش خود را در سطح منطقه و قاره ی آسیا ایفا نماید بلکه با برتری نظامی همسایگان، ناچار به لاک دفاعی فرو خواهد رفت.

با وجود اوج گیری نارضایی های مردم و تظاهرات گسترده ی خیابانی تا روز ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۷، ارتش به طور مستقیم رودرروی مردم قرار نگرفته بود. با تکیه ی جعفر شریف امامی،<sup>۶</sup> مهره ی شناخته شده و مرموز هیأت حاکمه بر مسند نخست وزیری، شمارش معکوس برای نابودی «ارتش» آغاز شد. ارتش ایران با وجود حضور برخی از امیران وابسته، فاسد و زبون، از روحیه ی ملی گرایی نیرومندی برخوردار بود. برخی از امیران ارتش نیز چنین روحیه ای داشتند. روحیه ی میهن پرستی در کادرهای میانی و پایین ارتش نیرومند و نهادینه بود. تا زمان نخست وزیری شریف امامی، ارتش به صورت مستقیم رودرروی مردم قرار نگرفته بود. برای متلاشی کردن ارتش، می بایست نخست روحیه ی آن را درهم شکست و عقده ی گناه را در درون آن پرورش داد و سپس آن را به سوی عدم توازن روحی رهبری کرد، تا با پای خود به سوی مسلخ روان شود.

هنوز ۱۲ روز از زمامداری شریف امامی نگذشته بود که وی با اعلام حکومت نظامی در تهران و چند شهر دیگر، ارتش را به طور مستقیم، رودرروی مردم قرار داد. بدین سان ارتشی که برای رویارویی با نیروهای خارجی سازمان یافته بود و همه ی وجود آن برخاسته از مردم و متعلق به ملت بود، به یک جنگ خانگی کشیده شد. در این فرآیند، ارتش از درون دچار تلاشی گردید. اعلام حکومت نظامی از سوی شریف امامی و کشتار مردم در روز هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۷ (آدینه ی خونین) در حالی که وی، دولت خود را «دولت آشتی ملی» می نامید و مردم حتا از اعلام حکومت نظامی بی خبر بودند، دست های ارتش را به خون مردم آغشته کرد.

گرچه بر اساس شایعه ها، آغاز درگیری ها و تیراندازی به سوی مردم در میدان ژاله از سوی مزدوران فلسطینی به عمل آمده است، اما این جنایت چنان هولناک و تکان دهنده بود که در تاریخ مشروطیت ایران، نظیر نداشت. بدین سان، پس از کشتاندن

## با وجود

### ارتشی نیرومند

### هرگاه

### یک گروه ملت گرا

### بتواند با

### بسیج افکار عمومی

### قدرت را در کشور

### به دست گرفته

### و موفق شود که

### به آرمان تاریخی

### ملت ایران

### یعنی عدالت

### در مفهوم

### ژرف و گسترده ی آن

### جامه ی عمل ببوشاند

### در آن صورت

### نیروی بی کرانی

### برابر مطامع

### امپریالیستی آمریکا

### و یا هر

### جهان خوار دیگر

### در این منطقه

### سر بر خواهد آورد

را نداشتیم. برای آلمان به نمایندگی هلموت اشمیت و برای فرانسه به نمایندگی من، این نظریه‌ی آمریکا غیر مترقبه و خیلی غافل گیرانه بود. در همان جلسه انگلیس و آمریکا هر دو به اتفاق به عنوان یک نیروی متحد و هم فکر و هم عقیده، خواهان خروج شاه از ایران بودند».<sup>۱۸</sup>

بدین سان، ارتش نیرومندی که میلیاردها دلار از درآمد کشور صرف تجهیز آن شده بود و ده‌ها هزار کادر ورزیده در اختیار آن بودند، با همه‌ی کیفیت و کمیت، در بستر در اختیار ژنرال هایزر قرار گرفت. هایزر نیز هنگامی که مطمئن شد ضامن نارنجک را کشیده است، روز سه‌شنبه هفدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ یعنی همان روزی که جعفر شریف امامی کشور را ترک کرد، از ایران خارج شد و کارها را به دست ویلیام سالیوان، سفیر آمریکا در تهران سپرد. دنباله‌ی حوادث را از زبان مهندس عباس امیرانتظام، معاون نخست وزیر در دولت بازرگان بشنویم. آقای مهندس امیرانتظام پس از بازداشت در دفاعیات خود، گفت: «برای این که هر گونه ابهامی را در این مورد برطرف کنم، توضیح می‌دهم که حساسیت زمان در آن موقع به ترتیبی بود که من دایم‌امی بایستی بدانم آقای مهندس بازرگان در کجا هستند تا اگر اطلاعی به من داده می‌شد که می‌بایستی از طریق ایشان به اطلاع شورای انقلاب برسانم، تأخیری در آن پیش نیاید. یک بار جلسه‌ی شورای انقلاب در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی تشکیل شده بود که من به منزل ایشان رفتم و اطلاعی را که آقای استمیل<sup>۱۹</sup> داده بود به آقای مهندس بازرگان دادم و ایشان به اطلاع اعضای شورای انقلاب که در اتاق دیگر منزل جلسه داشتند، رسانیدند و نتیجه را به من گفتند که احتیاج به تلفن بود. جناب آقای موسوی اردبیلی شخصاً تلفن را به اتاقی که من بودم آوردند و من به استمیل تلفن کردم».<sup>۲۰</sup>

«دفعه‌ی دوم که باز احتیاج فوری برای دیدن آقای مهندس بازرگان پیش آمده بود، ساعت ۸ بعد از ظهر جمعه ۲۰ بهمن ۵۷ بود که آقای مهندس بازرگان به اتفاق آیت‌الله موسوی اردبیلی برای مذاکره با سالیوان، سفیرکبیر آمریکا و استمیل در منزل آقای دکتر فریدون سحابی جلسه داشتند. من به منزل آقای سحابی رفتم و پس از خروج آقایان سالیوان و استمیل، به اتاقی که آقای بازرگان با آیت‌الله موسوی اردبیلی بود، رفتم و گزارش کار خود را دادم».<sup>۲۱</sup>

روز بیست و دوم بهمن ماه، ارتش، طی بیانیه‌ای بی‌طرفی خود را در مسایل سیاسی اعلام کرد (نگاه کنید به پیوست همین نوشتار). در پی این اعلامیه، واحدهای نظامی از خیابان‌ها به پادگان‌ها بازگشتند. با وجود اعلام بی‌طرفی ارتش، حادثه‌ی مرموز نیروی هوایی، تسلیم مسلسل‌سازی پس از هجده ساعت مقاومت (بدون این که هیچ‌گونه کمکی دریافت کند)، سقوط از پیش طرح ریزی شده‌ی پادگان باغ‌شاه (مرکز تیپ هواپرد) و دیگر پادگان‌های تهران و پی‌آمدهای آن، کار ارتش را یک سره کرد.

اما مثله کردن ارتش نیرومندی ایران در این مرحله متوقف نشد. موج دوم، کودتای به اصطلاح نوژه بود. بدون تردید، مرحله‌ی دوم توطئه برای درهم کوبیدن ارتش، وسیله‌ی همان قدرت‌هایی که ضربه‌ی اول را به ارتش وارد کردند، طرح ریزی شده بود و وسیله‌ی دستگاه‌های اطلاعاتی عراق با حمایت غرب، به مورد اجرا درآمد.<sup>۲۲</sup>

در پایان این مرحله، توان دفاعی کشور چنان تحلیل رفته بود که راه برای تجاوز نظامی عراق، گشوده شد.

### پی‌آمدهای بعدی

نخستین حرکت نظامی در منطقه به دلیل خلاء ایجاد شده در اثر تزلزل ارتش نیرومندی ایران، حرکت ارتش سرخ به درون

قره‌باغی بیشتر از این‌ها ملاقات داشت. قره‌باغی انگلیسی نمی‌دانست، اما نمی‌خواست یک نفر برایش ترجمه کند. دوبار بنده ترجمه کردم و شش بار که من بودم، حبیب‌اللهی<sup>۱۴</sup> می‌رفت ترجمه می‌کرد. یک بار او را دیدم که از نیاوران داشت می‌آمد بیرون. یک بار اولش آمد و گفت، شاه باید برود. بار دوم آمد گفت، مسأله‌ی سوخت، بار سوم، چهارم و پنجم که من بودم ایشان اول نشست و گفت ملت ایران و دنیا دیگر سیستم فردی را نمی‌پسندد. دولت متبوع من دیگر از شاه پشتیبانی نخواهد کرد که صحبت‌های ایشان ترجمه می‌شد و به قره‌باغی داده می‌شد. گفت که کشورهای اروپایی هم دیگر نمی‌توانند شاه را ببینند و شاه را در این سیستم بپذیرند و شاه باید برود. در جلسه‌ی سوم بود. بعد از این که هایزر نشست گفت خوب، شاه هم که رفت. البته گفتار او صورت حکم نداشت. بلکه حالت رفاقت‌آمیز و حالت هم‌گامی داشت. بعد از اتاق بیرون رفت و یک صورتی را با خود آورد که حاوی شماره‌ی تلفن نمایندگان حضرت امام بود و به ما داد. بعد از آن سرلشگر گس (رییس مستشاری آمریکا) بیرون رفت و بعد از این که با تلفن با شخصی تماس گرفت، آمد درون اتاق. بعد هایزر گفت: من فکر می‌کنم به صلاح ارتش باشد که با نمایندگان امام تماس بگیرند. حالا من فکر می‌کنم، تلفن‌هایی که به ما دادند، بیشتر از دو تا سه شماره‌ی تلفن بود... من در آن موقع، تازه تصمیم گرفته بودم که درباره‌ی مسایل فکر کنم. از چیزی که استنباط کردم، فهمیدم هایزر دو هدف داشت. یا این که ارتش را به سمت نمایندگان امام ببرد و ارتش هم بستگی خود را اعلام کند و یا این که ارتش باعث شود که نمایندگان بختیار<sup>۱۵</sup> با نمایندگان امام به هم نزدیک بشوند...».<sup>۱۶</sup>

پس از گذشت نزدیک به ۲۰ سال از چاپ بخشی از گفته‌های سپهبد ربیعی در خلال مدافعات خود، والرئی ژیسکاردستن، رییس جمهور فرانسه در زمان وقوع انقلاب، به ایران سفر کرد. سفر ژیسکاردستن به ایران در آخرین روزهای تابستان ۱۳۷۷ خورشیدی به دعوت علی اکبر هاشمی رفسنجانی، انجام شد. در مدت اقامت وی در تهران، آقای پرویز شهنواز مصاحبه‌ای با ایشان به عمل آورد که در روزنامه «توس» در دو روز پیاپی، منتشر گردید.<sup>۱۷</sup> در این گفت‌وگو، آقای پرویز شهنواز از آقای والرئی ژیسکاردستن می‌پرسد: «بعد از ۲۰ سال، هنوز برای عده‌ای این شبیه و ابهام وجود دارد که شما و دیگر رهبران پر قدرت دنیا در جزیره‌ی گوادالوپ تصمیم گرفتید، پایه‌های حکومت شاه را متزلزل و او را به کلی در صحنه‌ی سیاسی دنیا فلج کنید. این تئوری، تا چه حد حقیقت دارد؟».

در پاسخ به این پرسش، ژیسکاردستن می‌گوید: «من فکر می‌کنم تاریخ جواب این سؤال شما را خواهد داد، چون صورت جلسه‌ی این دیدارها موجود است و در زمان لزوم در اختیار مردم قرار خواهد گرفت. این مدارک و اسناد نشان می‌دهد که ما چهار کشور در این گفت‌وگوها شرکت کردیم: آمریکا، انگلستان، آلمان و فرانسه. تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه‌ی حکومت شاه را به صدا درآورد، نماینده‌ی دولت آمریکا بود و معتقد بود وقت تغییر رژیم در ایران است. به طوری که همه‌ی ما متحیر و متعجب شدیم. چون تا آن جا که ما مطلع بودیم، آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود و در تقویت و نظارت در امور دفاع نظامی و وسایل مورد احتیاج نیروهای مسلح ایران، عامل اصلی کمک‌رسانی به آن‌ها بود... این رییس‌جمهور وقت آمریکا بود که در جلسه‌ی رسمی، حکومت شاه را تمام شده اعلام کرد و مصرأ گفت امیدوی به بقای این حکومت نیست و شاه رفتنی است و ما او را حمایت نخواهیم کرد و... ما به کلی غافلگیر و حیرت زده بودیم. تصور تحولی صلح‌آمیز را پیش‌بینی می‌کردیم ولی هیچ وقت انتظار چنین دگرگونی و تحول فوری

از این رو  
آمریکایی‌ها  
به این نتیجه رسیدند  
که ارتش ایران  
باید نابود شود  
البته آرزوی قلبی  
اتحاد شوروی  
نیز همین بود  
زندان بانان  
مردمان هم خانمان ما  
در قفقاز  
خوارزم  
و فرارود  
بیش از آمریکایی‌ها  
نگران نیرومندی  
ارتش ایران  
بودند

همین موضوع با تغییراتی در جمله بندی، از سوی کسانی که در حکومت موقت حضور داشتند نیز تکرار شد و اگر فراموش نکرده باشیم، یکی از خواست های تعدادی از گروه های سیاسی که بعدها به تدریج حذف شدند (به ویژه نیروهای چریکی و چپ گرا)، انحلال ارتش بود. آن ها، حتا با این امر که عوامل وابستگی ارتش حذف شود و این نیروی قدرت مند، به صورت یک نیروی نظامی ملی و مردمی درآید با تمام قوا مخالفت می کردند.

به زبان دیپلماسی، کسان و جریان های مزبور از قدرت های دیگر دعوت کردند که جای ایران را به عنوان قدرت برتر در خلیج فارس پر کنند. البته چه در آن زمان و چه اکنون، قدرتی که می توانست جایگزین حضور ایران در خلیج فارس گردد، آمریکا بوده و هست.

بدین سان، نادانسته (در بهترین فرض) از ایفای نقشی که جهان برای ما در خلیج فارس به طور ضمنی به رسمیت شناخته بود، اعلام انصراف شد. آمریکا در اثر اعلام این موضوع که ایران خود را «ژاندارم خلیج فارس» نمی داند و نیز جنگ میان عراق و ایران، به صورت گسترده ای در خلیج فارس مستقر گردید. بدین سان، با درهم شکستن بیش از پیش ارتش ایران، دولت ایالات متحده آمریکا، با دست باز در پی تحمیل حاکمیت محدود بر کشورهای منطقه ی خاورمیانه و به ویژه ایران برآمد.

در دوران جنگ ایران و عراق، آمریکا برای تحمیل این سیاست به ایران، چندین بار به طور مستقیم سرزمین ایران را مورد تهاجم قرار داد و سکوی نفتی ایران در خلیج فارس را منهدم کرد. عدم تمایل به واکنش لازم و یا عدم توان برای نشان دادن واکنش، با توجه به انزوای سیاسی ایران در جهان، پی آمدهای دردناکی را برای ملت ایران در بر داشته و خواهد داشت.

گام بعدی آمریکایی ها در راستای تحمیل سیاست حاکمیت محدود بر ایران، هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران بر فراز خلیج فارس بود. در این مورد نیز حکومت جمهوری اسلامی، واکنش لازم را از خود نشان نداد و تنها به «شعار» و تبلیغاتی که در نهایت می توانست مصرف داخلی داشته باشد، بسنده کرد. بدین سان، با وجودی که هر از چند، نیروی دریایی ارتش و سپاه و یا هر کدام به طور جداگانه، در کرانه های ایران در خلیج فارس دست به رزمایش (مانور) می زنند، اما عدم واکنش برابر سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران از سوی ناوگان آمریکایی مستقر در خلیج فارس، به حضور ایران در این دریای همیشه ایرانی، لطمه ی اساسی وارد شد.

گام دیگر آمریکا که آن هم با واکنش شایسته و بایسته ی وزارت امور خارجه روبه رو نشد، اصابت چند موشک آمریکایی در جریان و بعد از دومین یورش گسترده ی دولت مزبور به عراق بود که آن هم در راستای تحمیل سیاست حاکمیت محدود قرار دارد. گفته های برخی از مقام های کشور که تنها و تنها برای مصرف داخلی و اسقاط تکلیف به زبان آورده شد، به عنوان گفته های مقام های رسمی، برای کشور، سخت زیان بار و مخاطره انگیز است. عدم درک زبان دیپلماسی جهانی، کوتاهی در نشان دادن واکنش، عدم درک مصالح و منافع ملی، می تواند به عواقب ناخوشایندی منتهی گردد.

موشک های آمریکایی، چه به عمد و یا بر اثر نقص فنی بر خاک ایران فرود آمده باشند، می بایست با واکنش قاطع روبه رو می شدند. هرگونه سیاست محافظه کارانه در این مورد باعث تجری دولت آمریکا شده و ای بسا حتا در این اندیشه و سودا بیفتد که همان گونه که برای عراق مناطق ممنوعه ی پروازی ایجاد کرده، حقوق مسلم ما را در حریم های زمینی، دریایی و هوایی کشور، با محدودیت ها و کارشکنی هایی مواجه سازد.

افغانستان بود. روس ها پس از آن که تلاش هایشان در سال ۱۳۲۵ برای تجزیه ی آذربایجان از ایران با شکست روبه رو شد، کوشش دیگری برای حرکت به سوی جنوب به عمل نیاورده بودند. روسیان در اثر تحمیل قرارداد آخال<sup>۳</sup> در سال ۱۲۶۰ خورشیدی، توانستند خود را به کناره «آمودریا» (رود جیحون) برسانند. از آن زمان، نزدیک به ۹۸ سال بود که روس ها حرکت نظامی در این منطقه انجام نداده بودند. نبود ارتش نیرومند ایران، روس ها را برای رسیدن به آب های گرم و نزدیک تر شدن به نفت خلیج فارس و سوسه کرد. امارو سیان نتوانستند به هدف خود برسند و بدون تردید، شکست در افغانستان، فروپاشی اتحاد شوروی را تسریع کرد. اما این امر، سخن دیگری است که نیازمند بحث دیگری می باشد.

دومین حرکت نظامی به دلیل خلاء ایجاد شده در اثر تضعیف ارتش نیرومند ایران، تهاجم آمریکان زیر پوشش نجات گروگان ها بود. بدین سان دولت ایالات متحده، جرأت کرد که به بهانه ی نجات اعضای سفارت کشور مزبور که در اثر اشغال سفارت آمریکا در تهران، به گروگان گرفته شده بودند، با چند فروند هواپیمای غیرجنگی و چرخ بال، اقدام به عملیات نظامی در خاک ایران بنماید. هواپیماها و چرخ بال های ارتش آمریکا که از پایگاه های مصر و عربستان سعودی به پرواز درآمده بودند، بیش از هزار کیلومتر بر فراز خاک ایران پرواز کردند و بدون این که نیروی هوایی ایران بتواند هیچ گونه واکنشی از خود نشان دهد، در فرودگاه عملیاتی طیس در قلب استان خراسان، مستقر گردیدند. اما، شکست عملیات، داستان دیگری است.

پرواز تعدادی هواپیمای نفربر و چرخ بال های آمریکایی بر فراز خاک ایران، بدون این که با مقاومتی روبه رو شوند، نمایان گر آن بود که دفاع هوایی ایران به کلی از کار افتاده است. چند سال بعد، در آستانه ی فروپاشی اتحاد شوروی، فرود آمدن یک هواپیمای کوچک شخصی در میدان سرخ مسکو، نشان داد که دفاع هوایی روسیه، از کارایی لازم برخوردار نیست.

به دنبال دو حرکت پیشین که از بی آمدهای تضعیف ارتش ایران در منطقه به شمار می رفت، حکومت خود کامه ی عراق به سوسه افتاد که با پرونده سازی سیاسی، ایران را مورد آفتد نظامی قرار دهد. در این میان آمریکایی ها با نشان دادن ناراضایتی نسبت به عملکرد رژیم انقلابی ایران، به حاکمان بغداد فهماندند که در صورت ایجاد مناقشه ای میان عراق و ایران، دولت ایالات متحده ی آمریکا از ایران جانب داری نخواهد کرد. باید توجه داشت که هنوز آن زمان اتحاد جماهیر شوروی با همه ی توان به عنوان ابرقدرت رقیب آمریکا پابرجا بود و حکومت عراق جزو اقمار روسیه به شمار می رفت.

گرچه ایران ارتباط های خود را با آمریکا بریده بود، اما این بخش از جهان به طور سنتی در حوزه ی نفوذ غرب قرار داشت. بنابراین می بایست اشاره ی آمریکا به حکومت عراق از چنان روشنی برخوردار می بود که ابرقدرت شوروی و در نتیجه حکومت بغداد، بیم حيله و نیرنگ را به دل راه نمی دادند.

آمریکایی ها برای تضعیف هرچه بیشتر ارتش ایران، جنگ فرسایشی را بر ایران تحمیل کرده و در مدت هشت سال، بنیه ی ایران و در نتیجه ارتش ایران را به طور کامل تحلیل بردند.

یکی دیگر از مهم ترین پی آمدهای نابودی ارتش ایران، استقرار گسترده ی ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس بود. در حالی که در دوران اقتدار ارتش ایران، خلیج فارس به عنوان دریای داخلی ایران به شمار می رفت.

در آخرین روزهای نظام پیشین، شاپور بختیار به نخست وزیری رسید. وی به محض دریافت «فرمان» از شاه، اعلام کرد که ایران نمی خواهد نقش ژاندارم خلیج فارس را بازی کند.

تاروز ۱۷ شهریور

ارتش

به طور مستقیم

رودر روی مردم

قرار نگرفته بود

هنوز ۱۲ روز

از زمامداری

شریف امامی

نگذشته بود که

وی با اعلام

حکومت نظامی

در تهران

و چند شهر دیگر

ارتش را به طور

مستقیم

رودر روی مردم

قرار داد

بدین سان

پس از کشاندن پای

ارتش به خیابان ها

گام اساسی برای

درهم کوبیدن

روحیه ی ارتش

و سهیم کردن آن

در جنایت های

هیأت فاسد حاکمه

و متلاشی کردن آن

از درون

برداشته شد

پی نوشت ها:

۱- سقوط ۷۹ (Crash of 79) - نوشته ی پل اردمان - ترجمه ی دکتر ابوترابیان - چاپ دوم - دی ماه ۱۳۵۷. این کتاب در سال ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۵۳ خورشیدی) نوشته شده بود، اما ورود نسخه های آن به ایران قدغن بود. تنها در اثر اوج گیری حرکت انقلابی در ایران، چاپ آن امکان پذیر گردید.

۲- اصطلاح حمله ی برق آسا، ترجمه واژه ی آلمانی Blitz krieg است که امروزه در فرهنگ نظامی، واژه ی شناخته شده ای است.

۳- شاید به خاطر وسوسه ی این کتاب بود که چند سال بعد، صدام حسین تکریتی، جنگ خلیج فارس را با یورش نظامی بر کویت و با هدف اشغال عربستان سعودی و سرتاسر کرانه های جنوبی خلیج فارس، آغاز کرد.

۴- سقوط ۷۹ - ص ۴۷.

۵- همان جا - ص ۴۸.

۶- الف. کاویان - ارتش و امپریالیسم - انتشارات آرمان خواه - تهران خرداد ماه ۱۳۶۰.

۷- مهندس جعفر شریف امامی، استاد گراند لژ اسکاتلند، افزون بر ریاست درازمدت بر مجلس سنای ایران، سه بار به نخست وزیری رسید. بار اول در نیم شهریورماه ۱۳۳۹ و بار دوم پس از انتخابات اسفند همان سال. به دنبال تظاهرات دانش آموزان، دانشجویان و فرهنگیان علیه حکومت وی که به کشته شدن «خان علی» در میدان بهارستان انجامید، مجبور به استعفا گردید. یک بار نیز در بحبوحه ی ناآرامی های ایران در روز پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ به نخست وزیری منصوب شد. او در اعلام برنامه ی دولت در مجلس شورای ملی گفت: «من شریف امامی چند روز پیش نیستم».

۸- روزنامه ی آیندگان - پنجشنبه سوم خردادماه ۱۳۵۸ خورشیدی - شماره ی ۳۳۵۵.

۹- «هويزر» معاون وقت ژنرال «هیگ» فرمانده ی نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی بود. «هويزر» به دستور مستقیم جیمی کارتر، رییس جمهور آمریکا با مأموریت ویژه به تهران فرستاده شد. مأموریت «هويزر» آن قدر محرمانه بود که حتا به فرمانده ی مستقیم وی یعنی ژنرال «هیگ» نیز اطلاع داده نشده بود. از این رو، «هیگ» به عنوان اعتراض از سمت خود استعفا کرد. «هیگ» در دوران ریاست جمهوری «ریگان» به وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا، منصوب شد.

۱۰- الف. عرفان - راز عقب نشینی گام به گام آمریکا در برابر انقلاب ایران - روزنامه ی آیندگان - پنجشنبه سوم اسفندماه ۱۳۵۷ خورشیدی - شماره ی ۳۲۹۵.

۱۱- ارتشبد قره باغی، رییس وقت ستاد بزرگ.

۱۲- سپهبد مقدم، رییس وقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

۱۳- دفاعیات سپهبد ربیعی، نقل از روزنامه اطلاعات - شماره ی ۱۵۸۲۸ روز ۱۳۵۸/۱/۲۳.

۱۴- دریدار حبیب اللهی، فرمانده ی وقت نیروی دریایی.

۱۵- دکتر شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم مشروطیت.

۱۶- روزنامه ی اطلاعات - شماره ۱۵۸۲۸ روز ۱۳۵۸/۱/۲۳.

۱۷- روزنامه ی توس - شماره های ۲۲ و ۲۴ - روزهای ۲۲ و ۲۳ شهریور ۱۳۷۷.

۱۸- همان جا.

۱۹- کادردار وقت سفارت آمریکا در تهران.

۲۰- روزنامه ی میزان - شماره ی ۱۶۰ - ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۰.

۲۱- همان جا.

۲۲- تجاوز و دفاع - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات آرمان خواه - پاریس - ۱۹۸۴.

۲۳- قرارداد آخال که منجر به جدایی سرزمین های خوارزم و فرارود از ایران شد، روز ۱۸ آذرماه ۱۲۶۰ خورشیدی در تهران میان وزیر خارجه ی ایران (سعید خان مؤتمن الملک) و وزیر مختار روس (ایوان زینوویف) امضا شد.

پیوست

اعلامیه ی ارتش در روز ۱۳۵۷/۱/۲۲

ارتش ایران وظیفه ی دفاع از اسقلال و تمامیت کشور عزیز

آخرین ضربه  
بر پیکر ملت‌ب‌ارتش  
در دوران  
حکومت انتقالی بختیار

وارد شد

او نیز هم چنان

ارتش را

برابر مردم

نگاه داشت

تا سرانجام

از هم پاشید

در تمام این مدت

هایزر

ژنرال آمریکایی

در تهران

حضور داشت

و آماده می شد که

تیر خلاص را

بر پیکر یکی از

نیرومندترین

ارتش های جهان

شلیک کند

ایران را داشته و تاکنون در آشوب های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۳۰/۱۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خون ریزی بیش تر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد که به پادگان های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می نماید.

۱- ارتشبد عباس قره باغی (رییس ستاد بزرگ ارتشتاران)

۲- ارتشبد جعفر شفق (وزیر جنگ)

۳- ارتشبد حسین فردوست (رییس دفتر ویژه ی اطلاعات)

۴- سپهبد هوشنگ حاتم (جانشینی ستاد بزرگ ارتشتاران)

۵- سپهبد ناصر مقدم (معاون نخست وزیر و رییس ساواک)

۶- سپهبد عبدالعلی نجیمی نایینی (مشاور رییس ستاد بزرگ

ارتشتاران)

۷- سپهبد احمد علی محقق (فرمانده ی ژاندارمری کشور)

۸- سپهبد عبدالعلی برده ای (فرمانده ی نیروی زمینی شاهنشاهی)

۹- سپهبد امیر حسین ربیعی (فرمانده ی نیروی هوایی شاهنشاهی)

۱۰- دریاسالار کمال حبیب اللهی (فرمانده ی نیروی دریایی

شاهنشاهی)

۱۱- سپهبد عبدالمجید معصومی نایینی (معاون پارلمانی وزارت جنگ)

۱۲- سپهبد جعفر صالحی (معاون لجستیکی نیروی زمینی

شاهنشاهی)

۱۳- دریاسالار اسدالله محسن زاده (جانشینی فرمانده ی نیروی

دریایی شاهنشاهی)

۱۴- سپهبد حسین جهانبانی (معاون پرسنلی زمینی شاهنشاهی)

۱۵- سپهبد محمد کاظمی (معاون طرح و برنامه ی نیروی زمینی

شاهنشاهی)

۱۶- سرلشگر کبیر (دادستان ارتش)

۱۷- سپهبد خلیل بخشی آذر (رییس اداره ی پنجم ستاد بزرگ)

۱۸- سپهبد علی محمد خواجه ثوری (رییس اداره ی سوم ستاد بزرگ)

۱۹- سرلشگر پرویز امینی افشار (رییس اداره ی دوم ستاد بزرگ)

۲۰- سپهبد امیر فرهنگ خلعت بری (معاون عملیاتی نیروی زمینی

شاهنشاهی)

۲۱- سپهبد جلال پژمان (رییس اداره ی چهارم ستاد بزرگ)

۲۲- سرلشگر محمد فرزاد (رییس اداره ی هفتم ستاد بزرگ)

۲۳- سرلشگر منوچهر خسرو داد (فرمانده ی هواپیمایی نیروی زمینی)

۲۴- سپهبد ناصر فیروزمند (معاون ستاد بزرگ ارتشتاران)

۲۵- سپهبد موسی رحیمی لاریجانی (رییس اداره ی یکم ستاد بزرگ)

۲۶- سپهبد محمد رحیمی آبکناری (رییس آجودانی ستاد بزرگ

ارتشتاران)

۲۷- سپهبد رضا طباطبایی وکیل (رییس اداره ی بازرسی مالی ارتش)

سپهبد مهدی رحیمی (رییس شهربانی و فرماندار نظامی پایتخت)

از سوی شاپور بختیار احضار شده بود، لذا در جلسه حضور نداشت.

ارتشبد توفانیا، به دلیل هجوم به تأسیسات، ارتش خواسته بود که

در دفترش باشد.

این جلسه حدود دو ساعت و نیم به درازا کشید و در ساعت ۱۳،

پایان یافت و حدود ساعت سیزده و پانزده دقیقه رادیو ایران، برنامه ی

خود را قطع کرد و اعلامیه ی ارتش را خواند.

ارتشبد جعفر شفق پس از امضای صورت جلسه، با اظهار این که

«وزیر» است و عضو دولت، امضای خود را خط زد.